

۲

دوران ویرانگری آدولف هیتلر

ایمان گرشاوی

ترجمه محسن عسکری جهفی

تالت

Kershaw, Ian	کرشاو، ایان
آدولف هیتلر (۱۸۸۹ - ۱۹۳۶) / نویسنده ایان کرشاو: ترجمه محسن عسکری جهتی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۵.	
۱۱۷۶ ص.	
ISBN 978-600-405-126-2	شابک دوره ۲- ۱۳۶-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸
ISBN 978-600-405-125-5	شابک ج اول ۵-۱۲۵-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸
ISBN 978-600-405-136-1	شابک ج دوم ۱-۱۳۶-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸
Hitler, Adolf	ج ۱- ۱۸۸۹ - ۱۹۳۵ م. ج ۲- دوران ویرانگری هیتلر، آدلف، ۱۸۸۹ - ۱۹۳۵ م.
Heads of state - Germany - Biography	رؤساء دولت آلمان - سرگذشتنامه
National socialism - Germany	نازیسم - آلمان
Germany - History - 1933-1945	آلمان - تاریخ - ۱۹۳۳ - ۱۹۴۵ م.
	عسکری جهتی، محسن، مترجم
۹۴۳/۰۸۶۰۹۲	ک ۴ هـ / ۲۴۷ DD



دفتر مرکزی: خیابان نرسین زند / بین ایران شهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۳۷
فروشگاه: خیابان ریسا / بین ایران شهر و ماهشهر / پ ۱۴۸ / تلفن: ۸۸۳۲۵۳۷۶-۷

■ آدولف هیتلر: دوران ویرانگری

- ایان کرشاو • ترجمه محسن عسکری جهتی • ناشر: نشر ثالث
- مجموعه تاریخ ایران و جهان و خاطرات سیاسی
- چاپ اول: ۱۳۹۶ / ۱۱۰۰ نسخه
- لیتوگرافی: ثالث • چاپ: سازمان چاپ احمدی • صحافی: مینو
- کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است
- شابک ج ۲: ۱-۱۳۶-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸
- شابک دوره ۲: ۲-۱۳۶-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸
- سایت اینترنتی: www.salesspublication.com
- قیمت دوره: ۱۸۰۰۰ تومان

ISBN 978-600-405-136-1

ISBN 978-600-405-126-2

پست الکترونیکی: salesspub@gmail.com

فهرست

۸۲۱	پیشگفتار
۸۲۷	هیتلر فاتح: سال ۱۹۳۶
۸۴۷	فصل اول: تندروی افسار گسیخته
۹۳۹	فصل دوم: دور خیز برای کشور گداز
۱۰۱۳	فصل سوم: نشانه‌های نسل‌کشی
۱۰۴۷	فصل چهارم: خطای فاحش
۱۰۸۱	فصل پنجم: قمار بزرگ
۱۱۴۹	فصل ششم: جواز وحشیگری
۱۲۱۳	فصل هفتم: اوج قدرت
۱۲۸۷	فصل هشتم: طرحی برای جنگی خانمانسوز
۱۳۵۳	فصل نهم: رویارویی سرنوشت‌ساز
۱۴۴۷	فصل دهم: تعبیر یک پیشگویی
۱۴۹۵	فصل یازدهم: آخرین دور بازی
۱۵۷۵	فصل دوازدهم: درمانده
۱۶۴۱	فصل سیزدهم: در انتظار معجزه
۱۶۹۹	فصل چهاردهم: بخت با شیطان یار بود
۱۷۴۳	فصل پانزدهم: در تنگنایی بدون راه گریز
۱۸۳۹	فصل شانزدهم: سقوط در اعماق دوزخ
۱۸۹۳	فصل هفدهم: «نابودی»
۱۹۴۱	فصل هجدهم: پرده آخر

پیشگفتار:

جلد اول این کتاب در بارهٔ هیتلر سرمست از باده قدرت نگاشته شد؛ هیتلری که در سال‌های ۱۸۸۹ تا ۱۹۳۶، مه‌ریست و نصف اصلی آن کتاب پاسخ به این سؤال بود که چگونه ملت‌ی با فرهنگی بسیار غنی اقتصادش شرفته و جامعه‌ای مدرن به غریبه‌ای اعتماد کرد و سرنوشت سیاسی خود را به دست‌ان اردی سپرد که به غیر از هوچیگری و عوام‌فریبی که در آن خارق‌العاده بود، استعداد ویژه و قابل توجه دیگری نداشت.

هیتلر قبل از آن‌که به مقام صدراعظم آلمان برسد تنها توانسته بود در یک انتخابات آزاد، یک سوم آرای رأی‌دهندگان آلمانی را به دست آورد و دستاورد سیاسی قابل توجه دیگری نداشت. اما دسایس و توطئه‌چینی افراد نزدیک، به پاول فون هیندنبورگ^۱، رئیس‌جمهور آلمان، زمینه‌های صدراعظمی آدولف هیتلر را هموار ساخت و سرانجام هیندنبورگ ناچار شد وی را به صدراعظمی آلمان برگزیند. همان‌طور که گفته شد هیتلر تا پیش از آن تنها توانسته بود یک سوم آرای رأی‌دهندگان آلمانی را به دست آورد. البته یک سوم دیگر که طرفداران کمونیست و جریان‌های چپ بودند و از مخالفان سرسخت هیتلر به شمار می‌آمدند، در میان خود تشتت و ناهماهنگی فراوانی داشتند. یک سوم باقی‌مانده نیز افراد و شخصیت‌های بررسی‌بودند که با تردید به وقایع می‌نگریستند و مترصد بودند ببینند قدرت در نهایت به کدام یک روی می‌کند و از کدام گروه روی برمی‌گرداند تا به همان بگروند. مراتب تکوین قدرت بلامنازع هیتلر از ابتدا تا زمانی که به اوج رسید تا پایان جلد اول به طور کامل بررسی شد. مخالفان و معارضان داخلی به شدت سرکوب شدند. فرصت‌طلبانی که پیش از این مردم بودند نیز با مشاهده بازسازی شرایط داخلی و ظهور قدرت بلامنازع جدید که توانسته بود فزاتر از حد تصور، احساس حقارت به جا مانده از شکست جنگ جهانی اول را بزدايد و غرور ملی را بار دیگر

1. Paul von Hindenburg

احیا کند به تصمیم نهایی رسیدند و با قدرت جدید همراه شدند. بسیاری از مردم دیکتاتوری نورسیده را پدیده‌ای مبارک می‌دانستند و گمان می‌کردند سلطه‌جوی غدار نوظهور می‌تواند سیاسیونی را که ساز مخالف می‌زنتند، و اقلیت‌های منفور و وصله‌های ناجور جامعه که به زعم آن‌ها مانع بزرگی برای تولد دوباره ملت آلمان به حساب می‌آیند را سرکوب کند و این موانع را از سر راه بردارد. مبالغه و تملق‌گویی از هیتلر در میان توده مردم روز به روز فزونی می‌گرفت. این در حالی بود که گروه‌های مخالف داخلی یا به شدت در هم کوبیده شده، یا به طور نامعقولی دستان خود را به نشانه تسلیم بالا گرفته بودند. به علاوه چهره‌های قدرتمند و با نفوذ ارتش و نیروهای نظامی، طبقه اشراف زمیندار، مدیران و کارمندان عالی‌رتبه دولت، صاحبان صنایع بزرگ با تمام وجود از رژیم نازی حمایت می‌کردند. جدای از جنبه‌های منفی این پدیده، این طایفه به نظر می‌رسید اگر آن‌ها پیشاپیش از منافع خود در می‌گذشتند، منافع بیش‌تری عاید آن خواهند شد.

هیتلر تا پایان سال ۱۹۳۳ با استقرار دوباره ارتش در ایالت راین حمایت سرسام‌آور توده‌های مردمی را از آن خود کرد و حتی کسانی که قبل از صدراعظمی به او رأی نداده بودند، اکنون از حامیان پروپاقرص وی به حساب می‌آمدند. تمام این وقایع قبل از آن‌که جلد اول این کتاب به پایان برسد بررسی و بازگو شد. مردم آلمان که تحت و خواری ملی حاصل از شکست در جنگ جهانی اول را تا عمق وجودشان احساس کرده بودند، بی‌صبرانه در انتظار کسب غرور ملی‌ای بودند که نوظهور بود و احساس می‌کردند آلمان این آمادگی را دارد تا قدرت برتر اروپا شود و مجدداً روی پای خود بایستد. این احساس در سراسر کشور فراگیر شده بود. خود هیتلر نیز از سال‌هایی که در وین بود به شدت احساس حقارت و ستم‌ستیزی می‌کرد. احساس حقارت شدید هیتلر مدت‌ها بود جای خود را به میل شدید برای حضور در فعالیت‌های سیاسی داده بود. هیتلر خود را ناجی آلمان می‌پنداشت که باید در برابر سراج و مرج قد علم کند و قهرمانی است که باید با سیاهی و نیروهای اهریمنی که بقای آلمان را به مخاطره انداخته‌اند به مبارزه برخیزد. پیروان متعصب و فداییان هیتلر تا پای جان وی را خدا می‌انگاشتند و به این ترتیب تا پایان سال ۱۹۳۶ عقده حقارت و خودشیفتگی او را به طور ناباورانه‌ای تشدید کردند و هیتلر از وفور مدح‌ها، هیتلر شد. وی خود را شکست‌ناپذیر می‌پنداشت و گمان می‌برد یگانه «ابرمرد» کره خاکی است. هیتلر از این جهت به «الله غرور» یونان باستان شبیه بود. البته این مردم آلمان بودند که از رهبر خود ابرمردی شکست‌ناپذیر تراشیدند و با این اقدام خود سراسر وجودشان را این احساس فرا گرفت که باید بر تمام قاره اروپا آقای کنند و سلطه کاملی بر این قاره داشته باشند و با چنین سودایی به بزرگ‌ترین قمار در طول تاریخ دست

یازیدند و باید تاوان چنین قمارى را مى برداختند. عواقب و بزرگى این قمار تاریخی به حدی بود که اشتیاق نهفته در آن نوعی نیروی ویرانگر و نابودکننده را نیز مى پرورانید. این طور به نظر مى رسید که مردم آلمان با دستان خود از نمسیس، الهه عدالت و انتقام، برای تنبیه هیرس، الهه غرور و نخوت، دعوت کرده بودند و این صحنه طوری جلوه گری مى کرد گویی هیتلر پا جای پای هیرس مى گذارد تا به دست نمسیس به سزای عمل خود برسد. البته این نوع برداشت از وقایع آن دوران بیش تر به پیشگویی شبیه بود.

در اسطوره های یونان نمسیس، الهه عدالت و انتقام، است که افراد پرنخوت را به سزای عملشان مى رساند. از مجری مجازات هایی است که انسان احمق مغرور شایسته آن است و در این بافتار، هیرس، نماد غرور و نخوت است که به دست نمسیس مجازات مى شود. بریتانیایی ها ضرب المثلی دارند که مى گویند: غرور آغاز سقوط است. به یک معنا، این ضرب المثل با آن فضای اسطوره ای، سخنانی دارد و هر دو از یک آبشخور سیراب مى شوند. تاریخ بشر از افراد شایسته، عالیرتبه و قدرتمند اندوده است، اما به نظر مى رسد نمسیس یک انتقام گیرنده سیاسی است تا اخلاقی و بیش از احزاب به مسائل سیاسی اهمیت مى دهد. دوران زودگذر و درخشان حکمرانان، سیاستمداران و سلطه طلبان اغلب با سرمستی از قدرت همراه مى شود و قدرتمندان به زودی از باده قدرت مست مى شوند. همین غرور و سرمستی از باده قدرت دولتمندان را مستعجل مى کند و به ورطه سقوط مى کشاند. این دسته از سلطه گران معمولاً اسیر خودکامگی خویشند. آن ها به یکباره چون ستاره ای درخشان می تابند، اما به همان سرعت در دامن پوچی و بی اهمیتی فرو مى غلتند و شتابان از دایره گردون بیرون مى روند. گویی هرگز نبوده اند.

در تاریخ بشر به ندرت دیده مى شود نخوت و غرور حاکمان از آن ها و هیجانات عمیقی که در جامعه وجود دارد سیراب شود، البته آن ها به همین میزان نیز باید سائل عواقب سخت تر و مجازات های خشن تری نیز باشند.

ناپلئون بناپارت در این زمینه حکمرانی مثال زدنی است. او که در خانواده ای پرجمعیت و سطح پایین متولد شد، مدارج ترقی را پیمود و سراسر عمر خود را در نبردها و کش و قوس های انقلابی سپری کرد. ناپلئون تاج امپراتوری فرانسه را بر سر گذاشت و بر اکثر اروپا حکمرانی کرد و سراسر اروپا را مغلوب خویش ساخت، اما سرانجام کارش به شکست و تبعید کشید. امپراتوری فرانسه از هم پاشید، کشور ناپلئون تجزیه شد و از اعتبار افتاد و به یک نمونه مثال زدنی در تاریخ تبدیل شد. با این حال ناپلئون فرانسه را به خاک سیاه ننشاند و بخش عمده ای از میراث وی دست نخورده باقی ماند. سازمان اجرایی قوی و ملی، نظام آموزشی مدون و قوانین مدنی فرانسه میراث سه گانه و باارزش به جا مانده از ناپلئون است. حداقل ننگ

هیچ رسوایی اخلاقی بر دامان ناپلئون نمی‌نشیند و حتا همین امروز نیز بسیاری از فرانسوی‌ها از ناپلئون به بزرگی و احترام یاد می‌کنند.

اما میراث به جا مانده از هیتلر به کلی با ناپلئون متفاوت است و در قالب متفاوتی صورت‌بندی می‌شود. در دوران مدرن به سختی بتوان فردی را یافت که میراث او ویرانی محض باشد و از این منظر هیتلر کاملاً متحصربه‌فرد است و شاید بتوان آتیلا پادشاه قوم هون و جنگیز خان مغول را از گذشته‌های بسیار دورتر، هم‌تراز هیتلر پنداشت. از امپراتوری رایش هیتلر هیچ نشان و اثری در آثار معماری و هنری دیده نمی‌شود که بتوان آن را به نسل‌های آتی اهدا کرد. نه تنها هیچ اثر هنری و معماری حاصل امپراتوری هیتلر نیست بلکه هیچ الگوی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی‌ای که بتواند خود را به نسل‌های بعدی عرضه کند نیز وجود ندارد. البته ناگفته نماند که در دوره ضرورت و فشار ناشی از جنگ صنایع نظامی، صنایع موتوری و صنعت هوایی آلمان به شهرهای بسیار درخشانی داشت، اما این پیشرفت‌ها تنها مختص به آلمان نبود و در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری این گونه پیشرفت‌ها به وضوح مشاهده می‌شود. همان‌گونه که در ایالات متحد ملاحظه شد و یقیناً آلمان بدون هیتلر نیز می‌توانست به این توفیقات دست یابد. برعکس ناپلئون بناپارت، آنچه هیتلر به عنوان میراث اخلاقی و ارزشی از خود به جا گذاشت فاجعه‌ای سرزمین بو به گرنه‌ای که حتی هم اکنون که سال‌ها از مرگ هیتلر می‌گذرد هیچ‌کس را یارای آن نیست به گذشته دیکتاتور آلمانی نظری بیفکنند و از او با احترام و بزرگی یاد کنند. واقعیت آن است که هیتلر چیزی جز گناه و نفرت نمی‌آفرید.

مردمان جهان در مواجهه با چهره‌هایی همچور نیز استالین، مائو، موسولینی یا فرانکو به یک اندازه دستخوش احساس نفرت و نکوهش نمی‌شوند و با هر متفق‌القول نیستند. هیتلر زمانی که باور کرد نتیجه جنگ چیزی جز شکست قطعی نیست برای یک لحظه به جایگاه تاریخی خود اندیشید و گمان می‌کرد که بر بلندای معبد قهرمانان آلمان می‌نشیند، اما در عوض مظهر تام و تمام منفورترین چهره قرن بیستم نیز شمرده می‌شود. تاریخ تاریخی هیتلر به یقین دست‌نیافتنی و به همان میزان متحصربه‌فرد نیز هست. او مظهر و نماد یک سیاستمدار اهریمنی و شر مطلق است. هر چند مفاهیمی چون اهریمن و شر بیش از آن‌که مفهوم تاریخی باشند، مفاهیمی مذهبی و فلسفی‌اند. از این منظر، اهریمن خواندن هیتلر نه تنها صحیح بلکه به لحاظ اخلاقی اقناع‌کننده است. با این حال بیانگر چیز خاصی نیست. اتفاق آرا در نکوهش یک فرد یا یک عقیده به طور بالقوه می‌تواند مانع بزرگی در فهم و درک عمیق آن فرد یا عقیده باشد. بنابراین امیدوارم در فصول آینده به روشنی و شفافیت تمام نشان بدهم که از نگاه شخصی، هیتلر را فردی منفور یافتیم و از تمام آنچه وی در رژیم خود انجام داد و نماد آن

است به شدت بیزارم. اما این میزان از بیزاری نمی تواند به من کمک کند تا بفهمم پس چگونه میلیون ها آلمانی از هیتلر حمایت می کردند. آلمانی ها مردمان عادی و آدم های معمولی ای بودند و به ندرت افراد شرور در آن ها یافت می شد. آن ها نیز پسان سایر آدم های کره خاکی به دنبال کار و کسب و رفاه خود و خانواده شان بودند، پس چگونه از چنین موجود اهریمنی ای حمایت می کردند. آیا آن ها هیئتوتیزم شده بودند، یا دستگاه تبلیغات سحرآمیز هیتلری آن ها را شستشوی مغزی داده بود یا آنچنان از سرکوب خشن و بی رحمانه نازی ها ترسیده بودند که هرآنچه هیتلر انجام می داد در نظر آن ها جذاب می نمود. همین امر باعث شده بود آن ها در نبردی خونین پایانی تلخ در برابر ائتلاف قدرتمندترین کشورهای جهان صف آرایی کنند و با تمام دنیا بجنگند. در این کتاب همانند جلد اول قصد ندارم به جستارهای اخلاقی ورود کنم و مفهومی چون اهریمن را در این یک شخصیت تاریخی به بررسی بشنیم، بلکه تلاش می کنم نقش و تأثیر سلطه هیتلر بر جامعه را تشریح کنم که در نهایت مجبور شد بابت پشتیبانی و حمایت از وی بهایی گراف پرداخت کند.

در نهایت آن که نمیسس، الهه عدالت و انتقام، ثابت کرد که تنها برای تنبیه و مجازات هیتلر نیامده بود. انتقام نمیسس از هیتلر انتقام شخصی نبود، بلکه نمیسس جامعه آلمان را تنبیه کرد؛ جامعه ای که خالق هیتلر بود. آلمان به خاک سیاه نشست و به همراه آن بیش تر کشورهای اروپا ویران و در نهایت آلمان دوباره شد. آنچه از آن عنوان آلمان مرکزی یاد می شد چهل سال تحت سلطه و سیطره شوروی قرار گرفت که در جنگ پیروز شده بود. اما بخش غربی آلمان زیر لوای معاهده صلح پاکس-آمریکن که ایالات متحد، ژاپن و اروپا غربی را دربر می گرفت جان دوباره ای یافت و خونی تازه در رگ هایش به جریان افتاد تا رازهای شکوفا شد. کشور آتریش که در رویداد آنشلوس، واقعه ای که طی آن کشور آتریش به مرسوم آلمان نازی الحاق شد، طعم زمامداری هیتلر را چشیده بود، دوباره احیا شد و شکل گرفته. تمام ایالت های شرقی امپراتوری رایش برای همیشه از آن جدا شد و به دنبال این جدایی رد پاهای جاه طلبانه کشورگشایی شرقی امپراتوری رایش نیز برای همیشه از بین رفت. با اخراج گروه های اقلیت آلمانی تبار از سرزمین های شرقی اروپا آخرین امیدهای کمرنگ الحاق گرایان که با هزینه بسیار زیادی بر مردم تحمیل شد به ناامیدی گرایید و زمینداران بزرگ آن نواحی و طبقه اشراف زمیندار آلمان و پروس به طور کامل از آن سرزمین ها رانده شدند. ارتش آلمان نازی، تنها بازمانده ماشین جنگی هیتلر از اعتبار ساقط و منحل شد و به دنبال آن سرزمین پروس که از زمان بیسمارک قلب تپنده اقتصادی و قدرت سیاسی امپراتوری رایش بود از جغرافیای جهان حذف شد و متفقین خواستار پایان موجودیت ایالت پروس شدند. صنعت بزرگ و پویای

آلمان هیتلری جان سالم به در برد تا با کارایی و قدرت بیش‌تر به بازسازی آلمانی بپردازد، آلمانی که دیگر به اروپای غربی ملحق شده بود و بخشی از ساختار اقتصادی آمریکا به حساب می‌آمد.

در این کتاب قرار است به مسائل یادشده بپردازیم. هیتلر چگونه توانست قدرت نامحدودی را که به دست آورده بود این‌گونه اعمال کند. چگونه یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان آنچنان در چنگال یک حکومت فردی و شخصی گرفتار می‌آید و میلیون‌ها نفر از مردم همان کشور طوری آن را حمایت می‌کنند که در دنیای مدرن بی‌سابقه است و در این راه آنان انراط می‌کنند و آنچنان در چنبره اعمال قدرت فردی هیتلر گرفتار می‌آیند که هیچ راهی برای بیرون آمدن از چنگال وی پیش روی خود نمی‌بینند. آن هم مردی که با سیاست‌های خود حکومتی را در مسیر ویرانی قرار داده بود. چگونه شهروندان این کشور مدرن هم‌دست نسل‌شی - حتی مردی شدند که این چنین مغفور عالم است و کسی را نمی‌توان در جهان یافت که به اندازه هیتلر مغفور باشد. آلمانی‌ها در نوعی نسل‌کشی دولتی شریک شده بودند که تاریخ تاکنون شاهدش را مشاهده نکرده است. ویرانگری در ابعاد قاره‌ای و نابودی و به خاک سیاه نشانیدن میلیون‌ها نفر در جاله کشور آلمان ارمغان هیتلر است. این کتاب روایت عجیب و ویرانگری یک فرد و یک ملت است که در نهایت به نابودی خودشان منجر شد. روایت مردمی است که چگونه به دست خدشان فاجعه و بلای عظیمی را مهندسی کردند که گریبان خودشان را گرفته بود و در واقع این را به دست خود بر سر خود فرود آوردند. تمام این‌ها بخشی از ویرانی فاجعه‌آمیز تمدن اروپایی است که هیتلر آن را سازماندهی کرد. با این‌که فجایع و نتایج جنگ جهانی دوم مشهود است اما بررسی علل و عوامل به وجود آمدن چنین فاجعه‌ای، ارزش بازخوانی و واکاوی مجدد دارد. اگر این کتاب خواننده‌ای بر درک و فهم ما از آنچه روی داده است بیفزاید و فهم عمیق‌تری از آن وقایع به ما بدهد، قطعاً به هدف خود نایل شده‌ام.